

## آیه ۶-۷

### آیه و ترجمه

ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ۶  
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصرهم غشوة و لهم عذاب عظیم  
۷

ترجمه :

۶- کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد.  
۷- خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است.

تفسیر :

### گروه دوم، کافران لجوج و سرسخت.

این گروه درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو آیه فوق به طور فشرده بیان شده است.  
در نخستین آیه می گوید آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت و لجوجند) برای آنها تفاوت نمی کند که آنانرا از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۲

ایمان نخواهند آورد (ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون).

گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را بپذیرا شوند و از آن پیروی کنند.

ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها بکلی بی اثر است، بگوئی یا نگوئی، انذار کنی یا نکنی بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند «خدا بر دلها و

گوشه‌هایشان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده افکنده شده» (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة).  
 به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که برای آنها عذاب بزرگی است (و لهم عذاب عظیم).  
 به این ترتیب چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می‌دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می‌شنیدند، و قلبی که حقایق را بوسیله آن درک می‌کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت درک و دید و شنوائی ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پرده‌ای شده است در برابر این ابزار شناخت.  
 مسلماً انسان تا به این مرحله نرسیده باشد قابل هدایت است، هر چند گمراه باشد، اما به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۳

## نکته‌ها

### ۱- آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر طبق آیه فوق خداوند بر دل‌ها و گوش‌های این گروه مهر نهاده، و بر چشم‌هایشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ شبیه این آیه در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می‌خورد، با این حال مجازات آنها چه معنی دارد؟ پاسخ این سؤال را خود قرآن داده است و آن اینکه اصرار و لجاجت آنها در برابر حق و ادامه به ظلم و بیدادگری و کفر سبب می‌شود که پرده‌ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره نساء آیه ۱۵۵ می‌خوانیم: بل طبع الله علیها بکفرهم: خداوند بواسطه کفرشان، مهر بر دل‌هایشان نهاده! و در سوره مؤمن آیه ۳۵ می‌خوانیم: کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار: اینگونه خداوند مهر می‌نهد بر هر قلب متکبرستمنکار! و در سوره جاثیه آیه ۲۳ چنین آمده است: افرأیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة: آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر

چشمش افکنده است. ملاحظه می کنید که سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات معلول عللی شمرده شده است، کفر، تکبر، ستم، پیروی هوسهای سرکش لجاجت و سرسختی در برابر حق، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۴

اصولا این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجا با آن انس می گیرد، نخست یک حالت است، بعدا یک عادت می شود، سپس مبدل به یک ملکه می گردد و جزء بافت جان انسان می شود، گاه کارش به جایی می رسد که بازگشت بر او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می باشد بی آنکه جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود.

و اگر می بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که خداوند این خاصیت را در اینگونه اعمال نهاده است (دقت کنید) عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملا مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قویتر می سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می بخشد، چنانکه در سوره انفال آیه ۲۹ می خوانیم: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا: ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می کند.

این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز آزموده ایم، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می کنند، در آغاز خودشان معترفند که صد درصد خلافکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می شمردند!

در حالات حجاج بن یوسف آن ابر جنایتکار روزگار می خوانیم که برای توجیه جنایات هولناکش می گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۵

باشم و به آنها ستم کنم، چرا که مستحقند، گوئی اینهمه قتل و خونریزی و جنایت را ما موریتی از سوی خدا برای خود می‌پنداشت!  
و نیز می‌گویند یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می‌کند ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچگونه مقاومت نکنید!

## ۲- اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست؟

این سؤال دیگری است که در رابطه با آیات فوق در نظر مجسم می‌شود ولی توجه به یک نکته پاسخ آن را روشن می‌سازد و آن اینکه مجازات و کیفرهای الهی همی‌شه با اعمال و رفتار انسان ارتباط دارد تنها نمی‌توان کسی را به خاطر اینکه قلبا آدم بدی است کیفر نمود، بلکه لازم است ابتدا او را دعوت به سوی حق کنند، اگر تبعیت نکرد و ناپاکی درون را در عملش منعکس ساخت در این حال مستحق کیفر است، در غیر این صورت مصداق قصاص قبل از جنایت خواهد بود.

این همان چیزی است که ما نام آن را اتمام حجت می‌گذاریم.  
بطور خلاصه: جزا و پاداش عمل، حتما باید پس از انجام عمل باشد، و تنها تصمیم و یا آمادگی و زمینه‌های روحی و فکری برای این کار کافی نیست.  
بعلاوه پیامبران فقط برای هدایت اینها نیامده‌اند، اینها در اقلیتند، اکثریت توده‌های گمراه کسانی هستند که تحت تعلیم و تربیت صحیح قابل هدایت می‌باشند.

## ۳- مهر نهادن بر دلها

در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن برای بیان سلب حس تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به ختم شده است، و احیانا تعبیر به طبع و رین.  
این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم رسم بر این بوده هنگامی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۶

که اشیائی را در کیسه‌ها یا ظرفهای مخصوصی قرار می‌دادند، و یا نامه‌های مهمی را در پاکت می‌گذارند، برای آنکه کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزنند آن را می‌بستند و گره می‌کردند و بر گره مهر می‌نهادند، امروز نیز معمول است اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن قطعه سربی قرار می‌دهند و روی سرب مهر می‌زنند، تا اگر از

صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند معلوم شود. در تاریخ شواهد فراوانی دیده می‌شود که رؤسای حکومتها کیسه‌های زر را به مهر خویش مختوم می‌ساختند و برای افراد مورد نظر می‌فرستادند، این برای آن بوده که هیچگونه تصرفی در آن نشود تا بدست طرف برسد، زیرا تصرف در آن بدون شکستن مهر ممکن نبود. امروز نیز معمول است کیسه‌های پستی را لاک و مهر می‌کنند. در لغت عرب برای این معنی کلمه ختم به کار می‌رود، البته این تعبیر درباره افراد بی‌ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت نفوذناپذیر شده‌اند، ولجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان چنان رسوخ کرده که درست همانند همان بسته و کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچگونه تصرفی در آن نمی‌توان کرد، و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

طبع نیز در لغت به همین معنی آمده است و طابع (بر وزن خاتم) هر دو به یک معنی می‌باشد یعنی چیزی که با آن مهر می‌کنند. اما رین به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیاء گرانبیاض می‌نشیند، این تعبیر در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده به کار رفته است، در سوره مطففین آیه ۱۴ می‌خوانیم: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون: چنین نیست، اعمال زشت آنها زنگار و لایه بر قلب آنها افکنده است.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۷

و مهم آنستکه انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می‌زند در فاصله نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: ما من عبد مؤمن الا و فی قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلک النکته نکته سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض، فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابداء، و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه (وسیع) سفید و درخنده‌ای است هنگامی که گناهی از او سرزند در آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می‌شود، اگر توبه کند آن سیاهی برطرف

می‌گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود، تا تمام سفیدی را بپوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی‌گردد، و این معنی گفتار خدا است که می‌گوید: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون.

#### ۴- مقصود از قلب در قرآن

چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است در حالی که می‌دانیم قلب مرکز ادراکات نیست بلکه تلمبهای است برای گردش خون در بدن؟! در پاسخ چنین می‌گوئیم:

قلب در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

- ۱- به معنی عقل و درک چنانکه در آیه ۳۷ سوره ق می‌خوانیم ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب در این مطالب تذکر و یادآوری است برای

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۸

آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

- ۲- به معنی روح و جان چنانکه در سوره احزاب آیه ۱۰ آمده است: و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر: هنگامی که چشمها از وحشت فرو مانده و جانها به لب رسیده بود.

- ۳- به معنی مرکز عواطف، آیه ۱۲ سوره انفال شاهد این معنی است: سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب: بزودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنم. و در جای دیگر در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ می‌خوانیم فیما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک: ... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند

توضیح اینکه:

در وجود انسان دو مرکز نیرومند بچشم می‌خورد:

- ۱- مرکز ادراکات که همان مغز و دستگاه اعصاب است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید احساس می‌کنیم با مغز خویش آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری هستند برای روح).

- ۲- مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می‌شود.

مابالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبرو می‌شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی‌خوریم فرح و انبساط رادر همین مرکز احساس می‌کنیم (دقت کنید). درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس‌العملهای جسمی آنها متفاوت است عکس‌العمل

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۸۹

درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود، ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد، بطوریکه به‌هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می‌کنیم.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به‌گزار نرفته است.

از همه اینها گذشته قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، بطوریکه یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین چه مانعی دارد که فعلیتهای فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

**۵- چرا قلب و بصر به صیغه جمع و سمع به صیغه مفرد ذکر شده است ؟**

در آیه فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، قلب و بصر به صورت جمع (قلوب و ابصار) آمده ولی سمع همه جا در قرآن به صورت مفرد ذکر شده است این تفاوت حتما نکته‌ای دارد، نکته آن چیست؟

پاسخ درست است که کلمه سمع در قرآن همه جا بصورت مفرد آمده و بصورت جمع (اسماع) نیامده است ولی قلب و بصر گاهی بصورت جمع مانند آیه فوق و گاهی بصورت مفرد مانند آیه ۲۳ سوره جاثیه آمده است: (و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة).

عالم بزرگوار مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می‌کند که: علت مفرد آمدن سمع ممکن است یکی از دو چیز باشد: نخست: اینکه سمع گاهی بعنوان اسم جمع بکار می‌رود و میدانیم که

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۰



در اسم جمع معنی جمع افتاده و نیازی به جمع بستن ندارد. دیگر اینکه سمع می تواند معنی مصدري داشته باشد و می دانیم مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد. بعلاوه می توان وجه ذوقی و علمی دیگری برای این تفاوت گفت و آن اینکه: تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به مسموعات فوق العاده بیشتر است و بخاطر این تفاوت قلوب و ابصار بصورت جمع ذکر شده ولی سمع بصورت مفرد آمده است. در فیزیک جدید نیز می خوانیم امواج صوتی قابل استماع تعداد نسبتاً محدودی است و از چندین ده هزار تجاوز نمی کند. در حالیکه امواج نورها و رنگهائی که قابل رؤیت هستند از میلیونها می گذرد (دقت کنید).

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه: ۹۱

آیه ۸ - ۱۶

آیه و ترجمه

و من الناس من يقول ءامنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين ۸  
يخدعون الله و الذين ءامنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون ۹  
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون ۱۰  
و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون ۱۱  
الا انهم هم المفسدون و لکن لا يشعرون ۱۲  
و اذا قيل لهم ءامنوا کما ءامن الناس قالوا انؤمن کما ءامن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون ۱۳  
و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامنا و اذا خلوا الی شیطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون ۱۴  
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغینهم یعمهون ۱۵ اولئک الذین اشتروا الضللة بالهدی فما ربحت تجارتهم  
ترجمه :

- ۸- در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.
- ۹- می خواهند خدا و مؤمنان را فریب بدهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی دهند (اما نمی فهمند).
- ۱۰- در دلهای آنها یک نوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و



عذاب دردناکی به خاطر دروغهایی که می‌گویند در انتظار آنهاست.  
۱۱- و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می‌گویند ما فقط اصلاح کننده‌ایم.

۱۲- آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند.

۱۳- و هنگامی که به آنها گفته شود همانند سایر) مردم ایمان بیاورید می‌گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی‌دانند.

۱۴- و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، (ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می‌کنند می‌گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می‌کنیم.

۱۵- خداوند آنها را استهزاء می‌کند، و آنها را در طغیان‌شان نگه می‌دارد تا سرگردان شوند.

۱۶- آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته‌اند.

**تفسیر :**

گروه سوم (منافقان)

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۳

و اعمال آنها بیان می‌کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهادت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرات بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می‌کند و ما در فارسی از آنها تعبیر به دورو یا دو چهره می‌کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می‌شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه‌های دقیق و زنده‌ای برای آنها بیان می‌کند که خط باطنی آنها را مشخص می‌سازد و الگوئی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می‌دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می‌گوید: بعضی از مردم هستند که می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم در حالی که ایمان ندارند (و من

الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الاخر و ما هم بمؤمنين).  
آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب حساب می کنند:  
آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند یخادعون الله و الذین آمنوا).

در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما یخدعون الانفسهم و ما یشعرون).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند  
تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و  
عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۴

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع  
بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان  
روح و جسم او حکم فرماست، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل  
یکدیگرند اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف  
شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دوگانگی جسم و  
روح درد تازه و بیماری اضافی است، این یک نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم  
گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: در دل های آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را  
فراهم ساخت در همان مسیر، رو به جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال  
و افکار انسان در یک مسیر آن را پررنگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه  
می کند: خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در  
زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها  
عذاب الیمی است بخاطر دروغهایی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما کانوا  
یکذبون).

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی  
است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود  
در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم! (و اذا قيل لهم  
لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

ما برنامه‌ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۵

قرآن در آیه بعد می‌گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه‌ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی‌فهمند! (الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون).

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه‌های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه‌ها مفید و سازنده و اصلاح - طلبانه است، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می‌گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می‌کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او درمی‌آید. نشانه دیگر اینکه: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوشباور می‌پندارند، آنچنانکه قرآن می‌گوید: هنگامی که به آنها گفته ایمان بیاورید آنگونه که توده‌های مردم ایمان آورده‌اند، می‌گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟! (و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده‌اند به سفاهت متهم می‌کند و شیطننت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می‌شمرد آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی‌دانند (الا انهم هم السفهاء و لكن لا يعلمون).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطننت و توطئه

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۶

و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟! سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می‌آیند و در میان هر جمعیتی

با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا) ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم!

اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شمائیم! (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم). و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم! (انما نحن مستهزئون).

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله یستهزیء بهم). و خدا آنها را در طغیان شان نگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۷

غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:

آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند (اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی).

و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (فما ربحت تجارتهم).

و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).

#### نکته ها

#### ۱- پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد مخصوصا انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت - مسلما منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرتهای محیط آشکار شود

گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهراً تسلیم می‌شوند اما در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می‌دهند. اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می‌شوند (منافق از ماده نفق بر وزن شفق به معنی کانالها و نقبهای است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند خطرناکترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، و حتی گاهی در پستهای حساس نفوذ می‌کنند.

---

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۸

انقلاب اسلام نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند. اما پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ بدر، این مسأله آشکارتر گشت، یعنی رسماً حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید. اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصاً یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبتاً با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بشارت چنین ظهوری را می‌دادند. افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند ولی با هجرت رسول خدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده‌های مردم به سرعت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان می‌آورند، حتی خویشاوندان خودشان آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره‌ای نیست جز اینکه ظاهراً مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه‌های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در برداشت به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبيله او بود و قبيله‌های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند. روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهراً مسلمان شوند و در

خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.  
کوتاه سخن اینکه بروز نفاق در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است:  
نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۹۹

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویارویی با  
حوادث سخت.

## ۲- لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)  
نبوده است و در هر جامعه‌ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر  
اساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن برای آنها بدست می‌دهد شناسائی  
شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین  
سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه‌های مختلفی برای آنها ذکر شده است از  
جمله:

- ۱- هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و  
ناهماهنگ.
  - ۲- در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق  
آنان حرف زدن، با مؤمنان آمنا گفتن و با مخالفان انا معکم!
  - ۳- حساب خود را از مردم جدا کردن و تشکیل انجمنهای سری، و مرموز دادن  
با نقشه‌های حساب شده.
  - ۴- خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.
  - ۵- خود برتربینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و  
هوشیار دانستن.
- خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است  
پدیده‌های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد  
که به خوبی می‌توان آن را شناخت.
- چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می‌گوید: فی قلوبهم مرض:  
آنها دل‌های بیمار دارند چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه  
بیماری از خود برتربینی و یانداشتن شهامت برای رویارویی با حوادث  
دردناکتر؟

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۰

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.

در تفسیر نمونه ذیل آیات ۱۴۱ تا ۱۴۳ سوره نساء نیز درباره صفات منافقان بحث کرده ایم (جلد چهارم صفحه ۱۷۴ تا ۱۷۸). و نیز در ذیل آیات ۴۹ تا ۵۷ سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه داریم (تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴۳۸ تا ۴۵۰). در سوره توبه ذیل آیات ۶۲ تا ۸۵ نیز بحثهای فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود (تفسیر نمونه جلد هشتم صفحه ۱۹ تا ۷۲).

### ۳- وسعت معنی نفاق

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهرا در صف مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان رگه های نفاق نام می بریم. مثلا در حدیثی می خوانیم: ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم، من اذا ائتمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند. مسلما این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند ولی رگه هایی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصا درباره ریاکاران از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم

### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۱

که فرمود: الریاء شجرة لا تثمر الا الشرک الخفی، و اصلها النفاق! ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است.

در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره منافقان جلب می کنیم:



ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه‌کننده‌اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگهای گوناگون در می‌آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمایی می‌کنند از هر وسیله‌ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می‌دارند، از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان‌ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و (اگر به کسی بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را مأیوس می‌کنند، و در هر راهی کشته‌ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می‌ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می‌دهند و انتظار پاداش و جزا می‌کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می‌ورزند، و اگر ملامت کنند پرده در می‌نمایند.

#### ۴- کارشکنی‌های منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروه‌اند، آنها در لابلای صفوف مسلمانان نفوذ می‌کنند و از هر فرصتی برای

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۲

کارشکنی استفاده می‌نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می‌کردند مورد استهزاء قرار می‌دادند، چنانکه قرآن می‌گوید: الذین یلسمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم: آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاقهای کوچک اما بی‌ریا) مسخره می‌کنند، خداوند آنها را استهزاء می‌کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است (توبه- ۷۹).

و گاهی در انجمنهای سری خود تصمیم می‌گرفتند، کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنانکه در سوره منافقان آمده است هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا و لله خزائن السماوات و الارض و لكن المنافقین لا یفقهون: آنها می‌گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی‌دانند (سوره منافقون آیه ۷).

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند: لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد! (منافقون- ۸).

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصولهای کشاورزی از شرکت در برنامه های جهاد، خودداری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضعگیریهای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن،

#### تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳

آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقون پیرامون وضع آنها نازل شده است.

در سوره های توبه، حشر و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

#### ۵- فریب دادن وجدان

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو ماءمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و بنام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای همی شه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند. تعبیر به یخادعون الله والذین آمنوا (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن اینکه آنها از یکسو بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابراین از یکسو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از

سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.  
اما جمله بعد (و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون) هر دو پندار آنها را در هم

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴

می‌کوبد، از یکسو اثبات می‌کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می‌گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می‌گردد و نمی‌فهمند، چرا که سرمایه‌های اصیلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می‌دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می‌روند.  
البسته هیچکس خدا را نمی‌تواند فریب بدهد، چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابراین تعبیر به یخادعون الله یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می‌شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می‌دهد).

و یا اینکه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می‌کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می‌شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مسأله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می‌شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش می‌زند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می‌آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انما نحن مصلحون) تا با فریب وجدان آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می‌گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن هیروشیما، و ناکازاکی را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان رانابود یا ناقص سازند؟ گفته بود:  
ما به خاطر صلح این دستور را داده‌ایم! که اگر این کار را نمی‌کردیم جنگ

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۵

طولانی‌تر می‌شد و می‌بایست بیش از این می‌کشتیم!!  
آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته‌ها

و از آن کارها بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملتها را با سرمایه‌های کشورشان آزاد بگذارند. بنابراین نفاق در حقیقت وسیله‌ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همی‌شه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

## ۶- تجارت پر زیان

در قرآن مجید کرارا فعالیت‌های انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه‌های فراوان خدا داد، سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می‌گذاریم، گروهی سود می‌برند و پیروز می‌شوند و سعادت‌مند، گروهی نه تنها سودی نمی‌برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می‌شوند نمونه کامل گروه اول مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می‌گوید: یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم: ای افراد با ایمان آیا شما راراهنمائی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهایتان می‌بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می‌شود) ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید (صف - ۹ و ۱۰).

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۰۶

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می‌گیرد می‌گوید آنها کسانی هستند که هدایت را باگمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می‌توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان. اما آنها به جای اینکه از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج

می‌زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می‌توانند، مسلمانان را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می‌پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت: نخست اینکه سرمایه‌های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی‌آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فراگرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

بعدها

فرست

قبل